

آقای هنرستان

علی اصغر جعفریان، یک هنرجوی قدیمی

اگر اغراق نکرده باشم، یکی از مهم‌ترین دلایلی که باعث شد بعد از دوره راهنمایی (متوسطه اول فعلی)، در متوسطه دوم، هنرستان را برای ادامه تحصیل انتخاب کنم، برنامه کارگاه هنرستان بود؛ روزهایی که کیف پر از کتاب و دفتر را در خانه جایی گذاشتیم و شاد و سر حال و سبک‌بال دوان‌دوان به هنرستان می‌رفتیم. بچه‌های کلاس دوست داشتند جای روزهای تعداد کلاس و کارگاه عوض می‌شد. یعنی چهار روز می‌رفتیم کارگاه و فقط دو روز کلاس داشتیم. اما حیف برنامه ساعت‌های درسی دست ما نبود و نظام آموزشی آن را طراحی کرده بود. در کارگاه آن قدر به بچه‌ها خوش می‌گذشت که دوست نداشتند ساعات به سرعت بگذرد. حال بچه‌ها در کارگاه خوب بود. حسایی احساس آرامش می‌کردند. احساس بچه‌ها شاید به خاطر به کار افتادن خلاقیت‌هایشان، مشاهده دست‌سازها و قطعه‌کارها یا فضای پرانرژی و پرتحرک کارگاه بود.

خلاصه، برنامه کارگاه در هنرستان یک طرف و مابقی هنرستان طرف دیگر. یادم می‌آید، شب‌هایی که فردایش کارگاه داشتیم، زودتر می‌خوابیدم تا در کارگاه سر حال باشم. فکر می‌کنم همین حس را هم کلاسی‌هایم نیز داشتند. صبح روزی که کارگاه داشتیم، حال و هوای بچه‌های کلاس طور دیگری بود. صورت‌ها بشاش بود. روحیه‌ها بالا بود. همه پرانرژی بودند و گذشت زمان را حس نمی‌کردند. بوی خاص کارگاه، بوی قطعه کار و آهن و بوی آب و صابون، بوی روغن، صدای چرخش چرخ‌دنده‌ها و صدای ماشین‌ها، موسیقی متن دل‌نشینی بود که هوا و فضا را رؤیایی و دل‌چسب می‌کرد.

اینکه يك هنرجو نقشه قطعه کاری را دریافت کند، با مواد و قطعه کار خام در اختیارش، کارها و عملیاتی انجام بدهد و با هنرنامه‌ی خود آن ماده خام را به قطعه‌ای زیبا، کاربردی و به‌دردیخور تبدیل کند، چنان حس خوب و دل‌نشینی به نوجوان هنرجو می‌داد که نمی‌توانستی آن را با هیچ حس دیگر مقایسه کنی. به‌طور مثال، وقتی قطعه آهن سیاه و سردی را به شما تحویل بدهند، شما با انجام عملیات و به‌کارگیری مهارت‌هایی که از استادان آموخته‌ای، آن را به دستگیره پنجره یا لولای در یا گیره تبدیل کنی و بدانی تویی که توانسته‌ای قطعه‌ای با فایده و کاربردی تولید کرده باشی، بهترین حسی بود که نوجوان و هنرجو می‌توانست داشته باشد؛ درست شبیه حس نقاشی که تابلویی زیبا را روی بوم نقاشی خلق کرده باشد!

تولیدات کارگاه می‌توانست اعتماد به نفس زیادی به هنرجوی نوجوان بدهد. اعتماد به نفسی که بعدها در جای‌جای زندگی به دردش می‌خورد و کارساز بود. به همین دلیل، بعدها وقتی هم کلاسی‌هایم بزرگ شدند، اثرات خوبی را که درس‌های کارگاه به آن‌ها آموخته بود، در موفقیت‌های شخصی‌شان، در زندگی‌هایشان، به‌خوبی مشاهده کردم. آن‌ها غالباً نسبت به اطرافیان شخصیت مقاوم‌تر، خلاق‌تر و موفق‌تری داشتند.

در کنار حال و هوای خوب و فضای فنی و مهارتی کارگاه، حضور مهندسان و استادکارهای باسواد و مهربان فضای کارگاه را دوچندان دل‌نشین و دوست‌داشتنی کرده بود. یادم می‌آید، در کارگاه مکانیک عمومی، انبار قطعات و ابزار داشتیم. صبح‌ها هنرجویان باید با توجه به نوع تولید قطعه‌ای که داشتند، از انبار کارگاه ابزار لازم و مواد مورد نیاز آن قطعه را تحویل می‌گرفتند. مسئول انبار کارگاه، آقای قنبری، مردی میان‌سال، کوتاه‌قد، گندم‌گون و خوش‌خنده و بسیار دوست‌داشتنی بود. او می‌دانست چطور با برخوردهای نرم و مهربانانه دل هنرجویان را به دست بیاورد. آقای قنبری بسیار باهوش و دقیق بود. او در کارش استادی واقعی بود. همیشه همراه و کمک‌کار هنرجویان بود و هر چه را در انبار داشت،



و تسلیحات مورد نیاز جبهه جنگ را به ایرانی ها نفروشد. روی همین حساب، کمبود مهمات و انواع تجهیزات ات به وجود آمده بود. تا جایی که حتی سیم خاردار نیز به کشور ما نمی فروختند، چه رسد به مهمات و جنگ افزار نظامی! تنها دو سه کشور، آن هم با کلی اما و اگر، به ما مهمات و سلاح می فروختند.

مهندسان و کارخانه های داخلی دست به کار شده بودند. همگی به پای کار آمده بودند تا با ابتکارات و اختراعات خود، سلاح و مهمات تولید کنند. طرحی آماده شده بود تا از امکانات کارگاه های هنرستان ها و کارخانه ها در کشور برای کمک به جبهه جنگ استفاده شود.

هم کلاسی هایم وقتی طرح تولید قطعاتی از مهمات را در کارگاه شنیدند، سر از پا نمی شناختند. قرار شد بخشی از ساعت کارگاه و بخشی هم ساعت اضافه و بعد از تعطیل شدن ساعت رسمی هنرستان، به تولید مهمات اختصاص پیدا کند. به این ترتیب فرصت خوبی به وجود آمده بود تا بچه ها دینشان را به کشور ادا کنند و در دفاع از کشور سهمی داشته باشند. بر همین اساس، ساعت هادر هفته داوطلب می شدند تا بیشتر در کارگاه بمانند و قطعات مورد نیاز مهمات را تولید کنند. کارگاه حتی روزهای جمعه هم فعالیت می کرد. کارگاه های مکانیک عمومی و برق و اتومکانیک در آن کارزار نامتعارف و ناعادلانه، شب و روز نمی شناختند. به طور تمام وقت و با ظرفیت بالا در کار تولید مهمات و سایر نیازهای جبهه انجام وظیفه می کردند. در این بین، هنر جوانان با راهنمایی های استادان خود به کار بزرگی دست می زدند. آن ها قطعه های مورد نیاز تسلیحاتی کشور را در حد توان خود تولید می کردند. شور حال وصف ناشدنی آن روزهای کارگاه هنرستان شهید موافق را مگر می شود فراموش کرد!

وجود نداشت. آن روز بچه های داوطلب به همراه آقای هاشمی جارو و تی به دست، حیاط هنرستان و راهروها و حتی سرویس های بهداشتی هنرستان را تمیز کردند. آقای هاشمی با آن کار ارزشمند فرهنگ سازی خوبی در هنرستان انجام داد. حرکت آن روز باعث شد بچه های سایر رشته ها هم تحت تأثیر قرار بگیرند. از آن روز به بعد، در طول ماه هر هفته یکی از رشته ها همراه معلم کارگاه نظافت عمومی هنرستان را انجام می داد. نتیجه آن کار باعث شده بود محیط هنرستان و سرویس های بهداشتی از تمیزی و نظافت برق بزنند و محیط هنرستان برای هنر جوانان و معلمان دلپذیرتر باشد.

نقش آفرینی هنرستان در دفاع مقدس

در دوران تحصیل ما در هنرستان، کشور در جنگ نابرابر و ظالمانه ای درگیر بود. همه مردم از هر قشری دوست داشتند سهمی در دفاع مقدس داشته باشند. بین نوجوانان و جوانان این حس بیشتر بود. آن ها دوست داشتند دین خود را به میهنشان ادا کنند. اگر در کلاس های هنرستان در رشته های متفاوت پرس و جو می کردی، متوجه می شدی از هر کلاس چندین نفر به جبهه ها اعزام شده بودند و در خط مقدم با دشمن می جنگیدند. تعداد هنر جوانان

مهندسان و کارخانه های داخلی دست به کار شده بودند. همگی به پای کار آمده بودند تا با ابتکارات و اختراعات خود، سلاح و مهمات تولید کنند. طرحی آماده شده بود تا از امکانات کارگاه های هنرستان ها و کارخانه ها در کشور برای کمک به جبهه جنگ استفاده شود.

و معلمان شهید هنرستان ما نسبت به جمع هنرستان زیاد بود. بچه هایی که در کلاس درس حاضر می شدند و جای خالی شهدا و رزمندگان را می دیدند، حسابه به فکر فرو می رفتند و احساس نوعی شرمندگی می کردند. روی همین حساب، همه دوست داشتند در دفاع مقدس نقشی داشته باشند. آن نقش می توانست پشت جبهه را نیز در بر بگیرد. میدان کمک رسانی به جبهه ها فقط در جنگیدن و حضور در خط مقدم خلاصه نمی شد. برای اینکه یک رزمنده بتواند در خط مقدم جبهه خوب بجنگد، نیاز بود چندین نفر در پشت جبهه در بخش های تدارکات و تسلیحات و تهیه مهمات نقش آفرینی کنند. کارگاه های هنرستان ها می توانستند برای فراهم کردن مهمات جبهه نقش مهمی ایفا کنند. آمریکا، این شیطان بزرگ، و دشمن ایران، به کشورهای دنیا فشار می آورد تجهیزات

از هنر جوانان دریغ نمی کرد. برخوردهای مثبت و خوب او با هنر جوانان باعث شده بود فضای کارگاه دوست داشتنی تر بشود. او مانند استاد، وقتی می فهمید چه قطعه کاری باید بسازی، به درستی ابزار مناسب را در اختیار قرار می داد. مثل پدری مهربان با هنر جوانان برخورد می کرد و هوای آن ها را داشت. نقش معلمان درس فنی و حساب فنی هم در علاقه مندی بچه ها نسبت به کارگاه خیلی زیاد بود. استاد کارهای کارگاه همیشه جزو بهترین معلمان ما بودند. بچه ها از صمیم قلب به آن ها عشق می ورزیدند. آن ها را خیلی دوست داشتند. آن ها با مهارت بالا، کارهای مهم و بزرگی را در کارگاه به بچه ها یاد می دادند. نکته قابل توجه این بود که هیچگاه به طور مستقیم خودشان در ساختن قطعه دخالت نمی کردند. اجازه می دادند هنر جوانان خودشان صفر تا صد ساخت قطعه و وسیله را تجربه کنند و کمتر در انجام کارها دخالت می کردند. معلم های کارگاه حواسشان به تمام جنبه های تربیتی بچه ها بود. در کنار آموزش مهارت های فنی، به امور فرهنگی و جمعی و کار گروهی و عمومی اهمیت می دادند. به خاطر می آورم، در یکی از روزهای کارگاه، حسابه سربازان گرم کار بود. جناب مهندس هاشمی، معلم دوست داشتنی کارگاه، نزدیک ظهر بچه ها را در محوطه باز کارگاه جمع کرد. در باب همکاری و کمک جمعی و نظافت عمومی بر ایمان صحبت کرد. بچه ها از آقای هاشمی حساب می بردند و حرف هایش را با جان و دل می پذیرفتند. او در امور کارهای کارگاهی تجربه زیادی داشت. از طرف دیگر خیلی خوش برخورد و خنده رو بود. در مهارت های کارگاهی نکات ظریف و مهمی به بچه ها می آموخت. همیشه با لبخندش و شوخی های بامزه سعی داشت محیط کارگاه را با نشاط و شاد نگه دارد. در آن روز، آقای هاشمی به بچه ها گفت: «بچه ها فضا و محیط هنرستان خیلی بزرگ است. کار نظافت و تمیزی آن برای مستخدمان خیلی سخت است. به آن ها فشار زیادی می آید و حسابه خسته می شوند. چند روزی است حیاط و راهروها کثیف شده است. بیاید امروز یک ساعت از زمان کارگاه را به نظافت کلی هنرستان اختصاص بدهیم و باری را از دوش مستخدمان هنرستان برداریم. از این طریق به آن ها خسته نباشید بگوییم و بفهمیم برای تمیز بودن هنرستان چقدر دیگران زحمت می کشند. از طرف دیگر، به بقیه بچه های هنرستان بفهمانیم روی زمین زباله نریزند و محیط آموزشی را تمیز نگه دارند. البته در مشارکت بچه ها در آن کار جهادی هیچ اجباری

